جلسه 033

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی‌الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی‌القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیةالله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمِّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ الَّتِي انْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ الثَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَئِمَّةِ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَإِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقِرُّ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلِغْهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ».

بحث در تقریب ثانی بود برای اشکال این‌که تمسک به ادله صحت معاملات و ایقاعات از قبیل تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه‌ی خود دلیل هست.

تقریب ثانی این بود که ولو واژه بیع، تجارت، عقد و امثال این عناوین خودش صادق است بر معاملاتی که بین شخص اعتباری و شخص حقیقی یا دو شخص اعتباری انجام می‌شود. و لکن به یک دلیل لبّی و مکتنف به کلام، این بیع و تجارت و امثال این عناوینی که در ادله هست مقید می‌شود به قید الصادر من الاهل، پس می‌شود «أَوْفُوا بِالْعُقُود الصادرة من الاهل»، «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ الصادر من الاهل»، «تجارة صادرة من الاهل» این‌جوری می‌شود. وقتی این‌طور شد آن‌وقت این مجموع مرکب، این دیگه نمی‌دانیم الان در موردی که با بانک معامله می‌کنیم این عنوان صادق است یا صادق نیست؟ تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل می‌شود. چرا؟ برای این‌که احتمال می‌دهیم بانک اهل نباشد پیش شارع. احتمال می‌دهیم یک شخص اعتباری پیش شارع اهل نباشد. فلذا است که به این تقریب گفته می‌شود که تمسک به این ادله درست نیست. إن قلت که ما یک راه حلی داریم و آن این است که اگر یک شخص طبیعی، یک انسان بیاید با بانک معامله کند. در این‌جا نسبت به این آدم که اشکالی نیست. «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْع‏» این آدم را می‌گیرد دیگه، شخص طبیعی. خب می‌گوییم پس «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْع‏»، «تِجارَةً عَنْ تَراض‏» معامله این شخص طبیعی را که طرف معامله‌اش شخص اعتباری است می‌گیرد. وقتی این را گرفت، می‌‌گوییم لا یُعقل که شارع بالفعل بفرماید معامله این مشتری که آدم است درست است ولی بایع که فروخته به این، معامله درست نیست. خب اگر آن درست نیست این هم درست نمی‌شود. این طرفینی است. بگویند که بله، این معامله من حیث این شخص طبیعی درست است. من حیث آن شخص اعتباری درست نیست. این نمی‌شود. پس بنابراین چون تفکیک بین این دوتا معقول نیست ولی دلیل، این شخصیت طبیعی را می‌گیرد؛ چون در آن که مشکلی نیست. پس به ملازمه کشف می‌کنیم که در این مواردی که یک شخص طبیعی با یک شخص اعتباری معامله انجام می‌دهد در این موارد پس کار شخص اعتباری را هم شارع حجت کرده، معامله او را هم نافذ قرار داده. وقتی که این‌جا درست شد می‌گوییم به الغاء خصوصیت عرفیه و جزم به این‌که دیگه فرقی بین این‌جا و آن‌جایی که طرفین معامله هر دو اعتباری باشند، این دیگه نیست. مثلاً این صندوق، صندوق فرهنگیان مثلاً یک متاعی را می‌خواهد بفروشد. میز و صندلی و فلان و این‌ها را می‌خواهد بفروشد مثلاً به یک صتدوق دیگری، صندوق مثلاً فرض کنید که بازنشستگان، هر دوی آن‌ها اعتباری هستند دیگه. می‌گوییم به الغاء خصوصیت و این‌که احتمال عرفی و عقلایی داده نمی‌شود که شارع بیاید بگوید اگر یک آدم با این صندوق معامله کرد معامله صندوق درست است. اما اگر صندوقی با صندوقی معامله کرد این معامله نادرست است. این دیگه احتمال عقلایی عرفی داده نمی‌شود فلذا نجزمُ به این‌که این‌جا هم این‌طوری هست.

س: ببخشید.

ج: این إن قلت است. حالا قلت‌هایش را بگوییم. شاید شما همان قلت‌ها را می‌خواهید بگویید.

قلتُ: در قلتُ این است که چون معاملات طرفینی است و حقیقتش وابسته به دو طرف است بنابراین آن ارتکازی که موجب شد که این ادله مقید بشود به صدور من الاهل، آن ارتکاز مقتضایش این است که اهلیت طرفین را تقیید می‌کند به اهلیت طرفین. یعنی می‌گوید البیع الصادر من المتعاملین الاهلیین، تجارة صادرة من المتجرین الاهلیین و هکذا و هکذا. نه این‌که اهلیت یک نفر فقط از آن تقیید بشود. از اول، آن چیزی که موجب تقیید می‌شود طرفین را دارد تقیید می‌کند از؟؟چون امر وابسته به هم است. معامله یک امر وابسته به هم هست. فلذا است که اهلیت معنا ندارد فقط تقیید بشود به اهلیت یک‌طرف. به اهلیت هر دو طرف تقیید می‌شود. وقتی شد پس بنابراین در آن‌جایی هم که یک نفرش، یک‌طرفش طبیعی باشد یک‌طرفش اعتباری باشد اصلاً این ادله آن‌جا را هم نمی‌گیرد.

خب تا حالا با این بیان اصل اشکال را که این‌جا تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل هست؛ این تقویت شد. تا حالا ببینیم جواب نهایی که به این داده می‌شود چه هست.

خب، إن قلت:

س: این ماهیتش؟؟8:30

ج: بله؟

س: میزان ملاکش را عرف ...

ج: آره، اهل عرفی می‌گوییم دیگه، حالا می‌آید، این در ...

س: آن‌وقت اگر این اهلیت عرف تعیین کرده که ؟؟ شخص حقوقی هست، اهلیت وجود دارد هم در صدر اسلام این‌جور بوده هم الان این‌جوری است، اصلاً از مبنا می‌شود اشکال وارد می‌شود؟؟

ج: حالا توی جواب شاید چنین حرف‌های زده بشود. حالا گفتم. اجازه بفرمایید جواب هم خوانده بشود بعد.

خب الامر الثانی (آن قسمت بالا را که خواندیم دیروز)

إن قلت:

«إن قلت إذا کان أحد طرفی المعاملة شخاصً طبیعیاً أهلاً و الطرف الآخر شخصاً اعتباریاً» این‌جا زمانی که این‌جوری باشد «ینطبق» این خبر إذا است. «ینطبق «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْع‏» ‌مثلاً، از باب مثال «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْع‏» می‌گوییم. بقیه عناوین هم همین‌جور است. «بلحاظ ما صدر من الشخص الطبیعی الأهل» آقای زید رفته از بانک چیزی را خریده، که گفتیم. دیروز مثالش را می‌زدیم چه جور رفته خریده، بانک مثلاً پول داده به یک نفری گفته شما وکیل من، برو زمین بخر بساز، وقتی خانه ساخته شد، حالا این بانک می‌گوید این خانه مال من است. شما هم به وکالت از من رفتی ساختی، بیا این هم حق‌الوکاله‌ات بگیر. بعد می‌گوید حالا این خانه‌ای که من مثلاً پنج میلیارد به تو دادم ساختی، حالا به تو می‌فروشم هفت میلیارد قسطی. خب الان مشتری کیه؟ طبیعی است. بایع کیه؟ شخص اعتباری است. این جواب این‌جوری می‌دهی که إن قلت: که وقتی یک چنین معامله‌ای بین این دوتا واقع شد این‌جا «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْع‏» شامل می‌شود و منطبق می‌شود «بلحاظ ما صدر من الشخص الطبیعی الأهل» به لحاظ این آقای زیدی که از بانک دارد خانه را می‌خرد «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْع‏» که شامل می‌شود. «و إذا صحّ البیع بالنسبة إلیه» وقتی نسبت به این شخص طبیعی بیع صحیح شد «یکشف صحة ما صدر عن الطرف الاعتباری الآخر أیضاً» صحت آن هم واضح خواهد شد. چه‌طور؟ «إذ لا معنی للصحة الفعلیة لإیجاب البیع بدون الصحة الفعلیة للقبول» شارع بفرماید ای مشتری! وقتی بانک به شما گفت یعنی ممثّل بانک گفت بعتُک هذه الدار بفلان مقدار، شما گفتی قبلتُ، شارع می‌گوید من قبلتُ‌ی تو را قبول دارم. اما بعتُ‌ی او را قبول ندارم. می‌شود؟ بالفعل قبلتُ‌ی تو را قبول دارم. یعنی می‌گویم قبلتُ‌ی تو نافذ است. آثار بر آن بار است. اما بعتُ‌ی او را نه، خب این‌که بابا تبع آن است. می‌شود این درست باشد آن درست نباشد؟ یا بفرماید من بعتُ‌ی او را قبول کردم. اگر یک شخص حقیقی باشد. بگوید بعتُ‌ی او را قبول کردم نافذ است. اثر بر آن بار است اما قبلتُ‌ی تو را قبول نکردم. بابا تا این قبلتُ‌ی این قبول نباشد بعتُ‌ُ‌ی او چه‌کاره است؟ نقل و انتقال حاصل نمی‌شود که. پس بنابراین وقتی یک‌طرف را فهمیدیم شامل شد، این‌جا چون معقول نیست، تفرقه بین این دوتا که یکی‌اش قبول باشد یکی‌اش قبول نباشد، یکی‌اش مشروع باشد یکی‌اش مشروع نباشد پس به دلالت التزام می‌فهمیم آن هم درست است. «إذ لا معنی للصحة الفعلیة» نه صلاحیت برای صحت نه، نه، صحت فعلی که الان واقعاً فعلیت داشته باشد این صحت و آثار بر آن مترتب بشود «لا معنی للصحة الفعلیة لإیجاب البیع بدون الصحة الفعلیة للقبول أو صحة القبول بدون صحة الإیجاب» خب، پس تا این‌جا چی را درست کردیم؟ یک‌طرف حقیقی باشد، طبیعی باشد، یک‌طرف اعتباری باشد درست شد. این‌جا که درست شد «و إذا صحّت معاملة الشخص الاعتباری فی هذه الصورة تصحّ فیما إذا کان طرفا المعاملة شخصین اعتباریین» هر دو صندوق هستند، هر دو بانک هستند، هر دو شرکت هستند. یکی صندوق است، یکی شرکت است و هکذا. «لعدم احتمال الفرق شرعاً». دیگه احتمال فرق عرفی نمی‌دهیم. برهان نداریم بر این‌که محال است ولی عرفاً و این دلالت التزامیه وقتی که لزوم عرفی هم باشد تحقق پیدا می‌کند.

خب، قلتُ: این اشکال: «قلت: بما أنّ هذه العناوین» عنوان بیع، عنوان تجارت، عنوان عقد و و بقیه، این‌ها متقومة هم عقلاً، «متقومة عقلاً أو عرفاً و عقلائیاً بالطرفین» این‌ها یک عناوینی هستند که هم از دیدگاه عقلی اگر محاسبه بکنیم متقوّم به دو طرف است. ایجاب و قبول. بیع و تملیک و تملک، این‌ها متقوّم به همدیگر هستند. یا اگر حالا کسی بیاید بگوید که عقلاً این‌جوری نیست. این‌ها امور اعتباری هستند، عقل در امور اعتباریه مطلبی ندارد. برهان در آن‌جا جاری نمی‌شود. لااقل عرفاً و عقلائیاً که این‌جوری هستند. می‌گویند این دوتا وابسته به هم هستند. خب وقتی که این‌جوری شد، این عناوین متقوّم به طرفین شد «بطرفین أمّا تحققاً» حالا یا متقوّم به طرفین است «إما تحققاً کعنوان العقد أو تأثیراً کعنوان البیع».

توضیح مطلب: عقد یعنی پیمان بستن دو طرف. عقد اصلاً توی ماهیتش عرفاً افتاده که باید وابسته به متعاهدین است، متعاقدین است. و یا اثراً این‌چنینی است. یعنی بنابر مسلک مثل حضرت امام قدس سره، ایشان می‌فرماید بیع ایقاع است. یعنی بایع چه می‌گوید؟ شما حقیقت بیع را چه می‌دانید؟ چی تعریف می‌کنید بیع را؟ تعریف رائج بیع چیه؟ «تملیک عین بعوض» خب وقتی که بایع گفت بعتک هذا بفلان ثمن، خب همان حقیقت بیع را اجرا کرده، دیگه چیزی باقی نمانده که. دیگه چیزی باقی نمانده برای تحقق عنوان بیع، بیع مگر معنایش چی بود؟ «تملیک عین بعوض» بود. این هم گفت بعتک، بعتک یعنی مَلّکتُک هذا بهذا» خب این را انشاء کرد. فقط نقش مشتری چیه؟ می‌آید می‌گوید این‌که تو انجام دادی قبول کردم. نه قبول من در تحقق بیع، نه، در این‌که این بیع مؤثر بشود، اثر بر آن بار بشود، در این است. فلذا ایشان می‌فرماید بیع ایقاع است. خب حالا این‌جا که ما این‌جا گفتیم یا «کعنوان العقد» چی، گفتیم «إمّا تحققاً و إمّا أو تأثیراً» تحققاً مثل عقد است که عقد اصلاً وابسته به دو طرف است. من خودم عقد بستم. با کی؟ خب نمی‌شود. اما بیع کردم، خب این می‌شود. تملیک کردم به او، حالا او قبول کرد یا نه؟ حالا حرف آخری است. من تملیک کردم به او در مقابل فلان عوض، این تحقق پیدا کرده، منتها اثر داشتن آن که واقعاً حالا این بیع اثر کند، این متاع به جیب او برود، آن ثمن از جیب او خارج بشود به جیب بایع بیاید این توقف بر قبول دارد. خب پس می‌گوییم این عناوین متقوّم است به طرفین یا در مقام تحقق اصلاً مثل عنوان عقد که در تحققش متقوّم به طرفین است. «أو تأثیراً». یعنی در مقام تحقق این عنوان به طرفین وابسته نیست اما تأثیراً وابسته است. مثل عنوان بیع.

خب، «بما أنّ هذه العناوین» این‌جور هستند «یکون مقتضی التقیید اللّبّی أهلیة الطرفین» مقتضای آن دلیل لبّی که گفتید این ادله را تقیید می‌کند این‌جوری نیست که یک‌طرفش کافی است نه، آن دلیل لبّی می‌گوید هر دو طرف باید اهلیت داشته باشد. پس این‌که شما آمدید گفتید وقتی یک‌طرف آن اهلی بود، یک‌طرف آن اعتباری بود، ما بر اهلی این ادله را تطبیق می‌کنیم، بعد به دلالت التزام می‌گوییم پس آن‌ورش را هم شارع قبول کرده این غلط است. آن‌که باعث تقیید می‌شود اهلیة‌الطرفین است. پس از اول ین ادله مقید می‌شود به اهلیة‌الطرفین. «البیع الصادر من المتعاملین الاهلیین» این‌جوری می‌شود؛ وقتی این‌جوری شد پس تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه می‌شود، چون وقتی یک شخص طبیعی می‌رود با بانک معامله می‌کند ما نمی‌دانیم این‌ عنوان این‌جا صادق است یا نه؟ شاید شارع قبول ندارد بانک را، اهلیت بانک را قبول ندارد. «یکون مقتضی التقیید اللّبّی أهلیة الطرفین» بنابراین «فالتمسک بهذه الأدلة فی صورة الشک فی أهلیة أحد الطرفین یعدّ من التمسک بالدلیل فی شبهته المصداقیة ایضاً» این هم تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه است نیز یعنی همانند قبلی، همان‌طور که اگر بگوییم خود واژه‌ی بیع شاید شارع دستکاری کرده باشد توی آن و این‌جا را شامل نشود، این‌جا را هم که می‌گویید نه توی واژه‌ی بیع دستکاری نکرده، بیع همان معنای عرفی را دارد ولی یک قید به آن زده، گفته «الصادر من الاهل» با توجه به این قیدش الان دیگر چون قید هم متصل است دیگر، دلیل لبّیِ متصل است، از اول ظهور این‌جوری منعقد می‌شود،‌ وقتی این‌جوری شد پس تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه‌ی خود دلیل می‌شود. این بیان دوم برای شبهه‌ی مصداقیه.

«الجواب» جواب این است که این دلیل لبّی که شما می‌گویید این دلیل لبّی را ما قبول داریم وجود دارد اما ببینیم محتوای آن چی هست؟ مضمون آن چی هست؟ یعنی «الاهل الشرعی؟»، «البیع الصادر من الاهلین الشرعیین؟» یا نه اهلی که عرفاً قبول دارند این‌ها هم می‌توانند این کار را بکنند. اگر بگویید شرعی خب بله شبهه‌ی مصداقیه می‌شود، ما اول کلام است نمی‌دانیم شارع این‌ها را اهل قرار داده یا نه؟ اما آن چیزی که در ارتکازات عقلائی هست وقتی شارع.... این آیه نازل شده «احل الله البیع»، «تجارة عن تراض» مردم می‌بینند همین معاملاتی که رایج هست بین‌شان می‌‌گویند إ خدا الحمدلله خدا همین‌ها را حلال کرد. چه معاملاتی رایج است بین‌شان؟ معاملاتی که از اهل عرفی، یعنی آن‌هایی که خودشان اهل می‌دانند برای این‌ کار. مثلاً بابای بچه‌های صغار را می‌گویند اهل است. متولیِ نمی‌دانم مسجد و اوقاف و فلان و این‌ها که بوده در بشر، کسی مسجد درست می‌کرد، خب کلیسا درست می‌کرد، حتی آتشکده درست می‌کردند خب یک متولی برایش می‌گذاشتند یک اختیاراتی دارد این، بفروشد، بخرد، نمی‌دانم اجازه بدهد چکار کند دیگر، این توی عرف اعراف بشر این‌ها بوده که این‌ها را اهلیت داده. پس بنابراین ما می‌گوییم می‌پذیریم که انصراف به اهل دارد اما نه اهل شرعی، اهل عرفی. بله دزد انصراف دارد این ادله‌ از آن، غاصب انصراف دارد، چون این‌ها اهل نیستند عرفاً اهل نیستند یا کسی که نه دزد نیست غاصب هم نیست ولی اشتباه کرده، خیال می‌کند این متاع مال او هست، تشابه داشته خیال کرده مال خودش است برداشته فروخته، خب این اهل نیست نسبت به این متاع عرفاً، گناهکار نیست ولی اهل نیست، معامله‌اش درست نیست. پس بنابراین مراد اهل عرفی است، وقتی اهل عرفی شد خب بانک ممثل بانک اهلیت عرفیه دارد، صندوق اهلیت عرفیه دارد ....

س : ....21:40

ج: بله

س: ....

ج: حالا عبارت را هم بخوانیم ببینیم، نه ...

«الجواب، إن کان المراد من هذا التقیید اللّبّی التقیید بالصدور من الأهل العرفی» این را می‌خواهید بگویید؟ «فهدا مسلّمٌ» قبول است ولی «و لا یوجب اشکالاً» این تقیید ایجاب اشکال نمی‌کند، چرا؟ «لقرض الاهلیة العرفیه للشخص الاعتباری و ممثّله» چون عرف شخص اعتباری و ممثل او را اهلیت برایش قائل است. عرف می‌گوید بانک می‌تواند بخرد، می‌‌تواند بفروشد، می‌تواند قرض بدهد، می‌تواند قرض بگیرد، ممثل او هم این کارها را از جانب او می‌تواند انجام بدهد، این در عرف این‌جوری است.

«و إن کان المراد التقیید بالاهل الشرعی» اگر این را می‌خواهید بگویید «فهذا یرفضه الاطلاق الملقی الی العرف» می‌گوییم آقا این خطابات به عرف القاء شده، اطلاقش نفرموده، شارع مقید نفرموده «احل الله البیع»‌ای که صدر شده باشد از کسانی که من قبول دارم اهل هستند، نفرمود که، «الاهل عندی» نفرموده که. فرموده بیع را من، فوقش این است که بله همان‌‌جوری که گفتیم به قرینه‌ی لبّی چون دزد و غاصب و ساهی و جاهل و فلان و این‌ها معلوم است خارج است،‌ آن قدری که مسلّم است تقیید می‌شود به دلیل لبّی این است که توی عرف آن را اهل بدانند، عرف آن را اهل بداند، بیش از این ما برای تقیید دلیلی نداریم. «یرفضه الاطلاق الملقی الی العرف» چون این عبارات این ادله مخاطبش عرف است، وقتی عرف شد ما باید ببینیم تلقی عرف از این خطاب چیه؟ آیا وقتی شارع گفت «احل الله البیع» مردم هی آمدند پیش پیغمبر صلوات الله و سلم هی سؤال کردند از کی صادر بشود؟ «أوفوا بالعقود» هی ‌آمدند سؤال کردند این عقدها از کی صادر بشود؟ نه همان‌هایی که دیدند رایج بین‌شان است بر همان حمل می‌کردند می‌گویند خب الحمدلله خدا این‌ها را قبول کرده. بفرمایید...

س: ....24

ج: بله، بانک که رایج نبوده این ببینید آن اول ورود در بحث استدلال به این ادله، آن‌جا یک نکته‌ای گفتیم، گفتیم ما بعد الفراغ از این‌که به این ادله برای مصادیق نوپیدا و مستحدث می‌توانیم استدلال کنیم بعد از فراغ از این می‌خواهیم بگوییم شخص اعتباری را می‌گیرد یا نمی‌گیرد، توجه فرمودید؟ پس این دیگر مفروض ماست. جای بحث این همانی است که در الفائق مطرح شده که ما به عمومات و اطلاقات برای مصادیقی که در عصر شارع نبوده می‌توانیم تمسک کنیم یا نه؟ این مبنیّ بر آن است، اگر کسی در آن اشکال کند بگوید بله مصادیق مستحدثه را نمی‌توانیم این‌جا هم پایش لنگ می‌شود دیگر، یعنی اشکالی است که در اصل استدلال به این عمومات و اطلاقات برای مصادیق مستحدثه است؛ اما اگر آن را آن‌جا حل کردیم همانی که آن‌جا حل شده است بله. فلذا عرض کردیم اگر شما بخواهید بگویید مصادیق مستحدثه را از ادله نمی‌توانیم استفاده کنیم پس بنابراین باید در باب سفر بگویید ادله‌ای که گفته کسی که سافر فلان مقدار هشت فرسخ این یقصر صلاته. خب می‌گویید بابا سفر آن زمان‌ها یا پیاده بوده یا با مراکب طبیعی بوده، اما امروز که با هواپیما و ماشین و قطار و این‌ها که آن مسافتی که آن‌وقت‌ها سه ماه می‌رفتند الان چند ساعته می‌روند، این را نمی‌گیرد، این سفرها را نمی‌گیرد، این سفر همان سفرهای آن زمان مقصود است، پس بنابراین دیگر نمی‌توانید بگویید. یا این‌که اگر «الماء طاهرٌ» یا «الماء مطهرٌ»، «اغسل ثیابک بالماء اذا اصاب دم، اصاب بول» فلان، شما بگویید که آن زمان‌ها آب‌هایی که در اختیار بوده همین آب‌های جاری بوده و فلان بوده، حالا یک چاه مثلاً‌ صد متری و پنجاه متری و بیست متری، اما الان چند کیلومتر آب از زیر زمین می‌آورند این‌ها را شامل نمی‌شود، یا الان بیایند آب‌هایی که توی اجزاء آن را می‌گیرند از فضا و این‌ها را ترکیب می‌کنند توی آزمایشگاه می‌شود آب، این آب نمی‌شود با آن وضو گرفت؟ این آب مطهر نیست؟ خب همان ادله‌ای که گفته الماء پاکٌ این را می‌‌گیرد دیگر. پس بنابراین این، آن‌جا البته توضیح داده شده، بعضی روایاتی آورده شده امثال ذلک که ما می‌‌توانیم نسبت به مصادیق مستحدثه هم به اطلاقات و عمومات تمسک کنیم.

بنابراین خب این اهل، مقید به اهل شد اهل عرفی، این اهل بنحو قضیه‌ی حقیقیه در طول تاریخ تا این‌‌ها این اهل عرفی هستند هرکی «صدر من الاهل العرفی» این عبارات گفته می‌شود که شاملش می‌شود. البته «احل الله البیع» عرض کردیم حالا این‌جا گفته می‌شود ولی «احل الله البیع» بزرگانی مثل میرزا حبیب‌الله رشتی قدس‌سره، حضرت امام قدس‌سره این‌ها قائل هستند آیه‌ی شریفه در مقام بیان نیست، اطلاق ندارد، چون در جواب اشکالی است که عده‌ای می‌کردند می‌گفتند «إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبا» (بقره/275) این اشکال را می‌کردند که در آیه فرمودند «إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبا» هردو آن مثل هم، هردو آن سودآور است، چرا می‌گویی این حلال، این را جایز نمی‌دانی آن را جایز می‌دانی؟ خدا چی جواب داد؟ «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا» یعنی فضولی موقوف! خدا این را حلال کرده آن را حرام کرده. اما حالا در مقام این نیست که حالا شرایط صحت بیع چی هست؟ شرایط صحت نمی‌دانم ربا چی هست؟ می‌خواهد این کلی را بگوید که بابا این کار خداست که آن را حلال کرده آن را حرام کرده، حالا آن را با چه شرایطی حلال کرده این را با چه شرایطی حرام کرده در مقام بیان این نیست، فلذا به «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا» نمی‌شود نه در قسمت ربایش به اطلاق آن تمسک کرد و بگوییم ربای بین والد و ولد، نمی‌دانم زوج و زوجه، مسلم و کافر، مسلم و ذمی این‌ها را می‌گیرد چون در مقام بیان نیست، اصل این‌که بنحو اجمال ربا حرام است از آیه استفاده می‌شود.

س: ....28:26

ج: در آیه‌ی شریفه بله همین‌طور است، اما گفتیم این جمله «احل الله البیع» امام صادق سلام علیه در کلام، در روایت معتبره از امام صادق سلام علیه صادر شده و حضرت با او استدلال کردند برای بعض اقسام بیع، صحت بعض اقسام بیع، این خودش نشان می‌دهد که حضرت تطبیق دارند می‌کنند کلام خودشان را به بعضی اقسام بیع که حضرت در مقام بیان هستند و تقیید نزدند.

س: ....29

ج: نه، آن‌ دوتا با هم فرق می‌کنند، نه آن‌ دوتا باهم فرق می‌کنند، چون آن‌هایی که، در اطلاق مقامی غیر از اطلاق لفظی است. اطلاق مقامی یعنی این‌هایی که داری با آن‌ها حرف می‌زنی این‌ها الان غیر این می‌فهمند، پس این‌ها به خلاف واقع می‌افتند، حاضر هستند، شما می‌توانی الان رفع مشکل کنی از این‌ها. اگر گفتیم از این کسانی که می‌توانی رفع مشکل کنی چون در محضرت هستند همزمان هستند با شما فلان این‌ وظیفه را داری، اما دیگر نسبت به کسانی که آتی زمان می‌آیند چه وظیفه‌ای شما داری؟ چون بعد از این‌که بناء تو بر این است که از راه معجزه و کرامت و این‌ها بنا نداری، بنا از راه عرفی و عادی داری دیگر، کار شارع این است دیگر از راه عادی است، فلذاست که چون از راه عادی بوده می‌بینید که این ائمه‌ی اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین همه‌شان این گرفتار‌ی‌ها را دارند، و الا همه‌شان قدرت بر این داشتند درست؟ که امیرالمؤمنین بیایند دم آن سقیفه بفرمایند «كُونُوا قِرَدَةً خاسِئِينَ‌» (بقره/65) خب همه، ما که عقیده‌مان این است دیگر، امیرالمؤمنین این قدرت را دارد که بیاید آن‌جا این‌جوری بفرماید، این‌طور. یا این‌که به خدمت شما عرض شود همه‌ی دشمنان را بیایند از اسم اعظم استفاده کنند همه نابود بشوند، قدرت دارد ولی خدای متعال روی مصالحی که هست که این جا دار دارِ امتحان و کذاست بناء بر این دارد که این امور حالا تا زمان حضرت حجت سلام الله علیه که یک مسأله‌ی دیگری است خاص، این‌ها بر طرق عادیه باشد. فلذاست که خب وظیفه ندارد که نسبت به هزار سال دیگر بگوید الان من فلان هستم. به‌خصوص که اگر بخواهد این کار را بکند گاهی باید طرق غیر عادیه را در کار بگیرد، چون آن‌موقع بخواهد بگوید، مگر این‌که با طیاره مثلاً، خب طیاره یعنی چی؟ فلذاست که اطلاق مقامی غیر از اطلاق.

خب پس تا کجا رسیدیم؟ «فکما»، فکما، این منبه خوبی است «فکما لا وجه للقول بانصراف العوضین فی مثل «احل الله البیع» الی العوض الذی یستأهل للانتقال عند الشارع، و الا لسدّ باب التمسک بها تماماً کذلک لا وجه للقول بانصراف المتبایع الی المستأهل للبیع فتدبر جیداً» شما «احل الله البیع» شما می‌گویید؟ بله «احل الله البیع» باید آن متاعی که می‌خواهد فروش برود یا آن ثمنی که می‌خواهد در مقابل آن متاع قرار بگیرد باید متاعی باشد که شارع قابلیت آن را قبول دارد برای این‌که می‌تواند به دیگری منتقل بشود و آن ثمن را هم قابلیت این‌که می‌تواند به دیگری منتقل بشود قبول داشته باشد. خب اگر این است دیگر «احل الله البیع» قفل می‌شود، هرجا؟ ما نمی‌دانیم قابلیت دارد؟ ندارد؟ باید برویم از خارج یک روایتی پیدا کنیم یک چیزی پیدا کنیم که شارع بگوید این قابلیت دارد. اگر پیدا نکردیم بگوییم با «احل الله البیع»؛ الان از ما سؤال می‌کنند گیوی مثلاً این میوه‌ی گیوی جایز است یا نه؟ از کجا می‌گویی؟ بیع آن جایز است یا نه؟ نمی‌دانیم شاید شارع این را قبول نداشته باشد که این صلاحیت برای بیع دارد، صلاحیت برای تجارت دارد. آقا آلومینیوم چی؟ نمی‌دانیم، شاید صلاحیت نداشته باشد، آیا بنزین چی؟ بنزین که نبوده عصر پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام، بنزین چی؟ نفت بوده بنزین که نبوده که، نمی‌دانیم. اصلاً اگر بخواهیم، پس این حالا که می‌بینیم وجدان ما این را قبول نمی‌کند می‌فهمیم که بله پس بنابراین آن‌که مقصود است اهلیت عرفی است نه اهلیت شرعی و الا اگر اهلیت شرعی باشد کل این ادله قفل می‌شود و بی‌فایده می‌شود. بنابراین همان‌جور که در متاع و عوضین نمی‌گوییم باید مستأهل باشد شرعاً، در متعاقدین هم، متبایعین هم آن‌جا هم می‌گوییم این‌جا مستأهل شرعی لازم نیست باشد، آن‌جا مستأهل عرفی است این‌جا هم مستأهل عرفی است علی السواء مثل هم می‌مانند.

س: ؟؟؟33:51 شرعی همه این‌ها می‌شود...

ج: بله، این دلیل اول حالا این است، دلیل اول این است که ما به اطلاقات داریم تمسک می‌کنیم، داریم از این راه درست می‌کنیم.

می‌فرمایند که و همان‌طور که وجهی نیست برای قول به انصراف عوضین در مثل «احل الله البیع» به عوضی که صلاحیت و اهلیت دارد برای انتقال نزد شارع و الا اگر این‌جور بگوییم «لسدّ باب التمسک بها تماماً» در همه‌ی جهات «کذلک لا وجه القول بانصراف المتبایع الی المستأهل للبیع فتدبر جیدا» تا اشکال نکنی. این تدبر تدقیقی است نه تمریضی.

پایان